

درس سیصد و چهل و پنجم

شرح مرحوم علامه طباطبائی نسبت به حقایق و قضایای اعتباریه و
نفس‌الأمریه در مسئله وجود ذهنی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالى عليه
- مطلبی در اینجا دارند که من گفتم نسبت به این
مسئله توضیحی بدهم. ایشان شرحی نسبت به
حقایق و قضایای اعتباریه و نفس‌الأمریه در مسئله
وجود ذهنی [بیان] کردند. به‌طور کلی از مجموع
صحبت‌های ایشان سه مسئله استفاده می‌شود؛ یعنی
همان بیان مرحوم صدرالمتألهین است منتها با یک
بیان واضح‌تری ایشان بیان می‌کنند.

محکی، اقوای از حاکی در ارائه واقع و حقیقت و نفس‌الامر

مطلب اول اینکه در عبارات بیان شده که آن امور
اعتباریه و امور ذهنیه که عبارت از امور اعتباریه و
تصورات و تخیلات ما است از نقطه نظر وجودی
اضعف از صور خارجی بر صور محکیه است؛ یعنی
همین صوری که در خارج الآن داریم می‌بینیم که این
صور توأم و قرین با ماده است، مانند همین اشیاء

خارجیه، اینها از نقطه نظر وجودی نسبت به صور ذهنیه اشتداد وجودی دارند. خب طبعاً این یک مرتبه از بحث را می گیرد زیرا این صور ذهنیه صور انتزاعیه از این اشیاء خارجیه هستند و طبعاً محکی اقوای از حاکی در ارائه واقع و در ارائه آن حقیقت و نفس الامر است. در جایی که آن صورت حاکی جنبه حکایت را می کند پس باید از نقطه نظر وجودی، آن جنبه خارجی حاکی که جنبه محکی است و ما از آن تعبیر به معلوم بالعرض می آوریم که مصداق آن حاکی که صورت جزیه هست طبعاً نسبت به او باید اقوی باشد.

از یک جهت در بعضی از عبارات دیده می شود که وجود ذهنی وجوداً از وجود خارجی اقواست. بین این دو مسئله تعارض و تناقض دیده شده و مطرح می شود که چطور می شود وجود ذهنی اقوی باشد. مثلاً این مسئله را بیان کردند به نحو ادراک کلیات از صور که قابل صدق و قابل انطباق بر اشیاء خارجی است طبعاً باید از آن صورت خارجی اقوی باشد. شما انسان کلی را که از نقطه نظر ابهام و اجمال مردد بین المصادیق هست را در نظر بگیرید؛ شخص

رائی که ضعیف البصر است یک معنای کلی را استفاده می‌کند، شخص می‌بیند دارد می‌آید و این انسانی را که دارد می‌آید بر مصادیق متعدده‌ای حمل می‌کند مثل زید، عمرو، بکر و خالد و همهٔ اینها می‌تواند این انسان را حمل کنند درحالی‌که آن محکی خارجی واحدی بیشتر نیست و فقط یک امر واحد است اما این وجود او قابل صدق بر آنهاست. پس از اینجا استفاده می‌شود که وجود او قابلیت را دارد که آن قابلیت از آن قابلیت خارج اقواست که فقط قابلیت خارج مصداق برای یک صورت است اما این وجود ذهنی قابل صدق بر افراد کثیرین است، بنابراین باید اقوی باشد.

این نحوه مطرح کردن محل اشکال است؛ یعنی کیفیت مسئله را به این نحو بیان کردن محل اشکال است. افرادی که قائل هستند که آن حقیقت وجود ذهنی اقواست آنها یک مطلب دیگری را می‌خواهند بفرمایند نه اینکه در مقام ابهام و اجمال نفس می‌آید و یک کلی را ادراک می‌کند و آن کلی را صادق بر افراد متعدد می‌کند.

جهتش این است که همیشه تشخص همراه با تعین است؛ یعنی تا یک مسئله و یک حقیقت وجودی ای متعین نباشد تشخص در آنجا راه ندارد و آن حصّه از وجود در آنجا حصّه پربهره و پربهایی نخواهد شد. من باب مثال شما یک نقشه کج و معوج و مبهم و مجمل را در ذهنتان تصور کنید و اسمش را کلی بگذارید و بگویید که این نقشه قابل صدق بر ابنیه متعددی هست. این حصّه وجودی ندارد. آن حصّه وجودی در جایی هست که یک نقشه کاملاً مشخص و منجز باشد آن وقت آن نقشه بر یک امری صدق بکند.

عدم حصول کلیت به صرف تصور ذهنی

به صرف اجمال که برای این تصور انسان کلیت حاصل نمی شود؛ کلیت اگر به معنای انطباق مفهومی است که آن قدرت و ضعف در آنجا اصلاً راه ندارد بلکه بسیار حصّه وجودی کمی از نقطه نظر اعتبار دارد و اگر کلیت به معنای سعه است یعنی نه سعه مفهومی، بلکه به عنوان سعه حقیقی و سعه خارجی است، این که دیگر وجودش در وجود ذهن نیست

بلکه این وجودش در وجود اعلاست که آن به صور
 ملکوت مربوط می‌شود که آن صور ملکوت بالنسبه
 به مصادیق خارجی جنبه علی دارند نه اینکه فقط
 به عنوان یک مفهوم قابل صدق بر مصادیق متعدده‌ای
 هستند. یعنی خود این مفهوم، مفهوم سعی هست.
 مانند دریا و بحر نسبت به مائی که در این کوزه و این
 کاسه هست، آن جنبه سعی دارد اما [اگر] «صرف
 ماء» بگوییم که یک جنبه اقوای وجوداً دارد [مثل]
 ماء مجمل و ماء مبهم که قابل صدق بر این ماء است
 و قابل صدق بر ماء هندوانه و بطیخ است و قابل
 صدق بر ماء تفاح هم است و قابل صدق بر ماء قراح
 هم است. این مائی که ماء مجمل است اصلاً حصّه
 وجودی ندارد تا اینکه قابل صدق [بر موارد خارجی
 باشد] آن جنبه سعه به سعه خارجی برمی‌گردد نه به
 سعه مفهومی. لذا اینکه در اینجا فرمودند: از نظر
 کلیات وجودش اقواست، به نظر می‌رسد که جای
 تأملی در اینجا داشته باشد.

کیفیت چشم زخم زدن به افراد

آن را که عرفا و همین‌طور بعضی از فلاسفه
 اشراق در مقام بیانش هستند که وجودات ذهنی

وجودشان از وجود خارجی اعلاء و اشرف است، آن وجود عبارت از آن نحوه وجود مجردی است که آن نحوه وجود مجرد از نقطه نظر وجودی قوی تر و اعلائی از آن شیء خارج است یعنی آن تصویری را که در ذهن می آید به واسطه نفس همان تصور که جنبه علمی دارد بلکه جنبه اتکایی و کیف نفس است، از آن نقطه نظر اقواست زیرا همیشه وجود مجرد اقوای از وجود ماده هست لذا با آن نحوه از تصور که آن صورت علوی با نفس، اندکاک و وحدت پیدا می کند از یک قدرتی برخوردار می شود که وجود مادی آن قدرت را ندارد. لذا می بینید شخصی که دارای نظر هست وقتی که یک صورت انسان را در نظر می گیرد چشم می زند. این چشم زدنی که آن شخص رائی دارد می زند با صورت ذهنی دارد می زند؛ یعنی می گوید: به به! نگاه کن بین چقدر بچه قشنگی است! تا نگاه می کند یک دفعه بچه می افتد و مریض می شود! آن صورت ذهنی الآن به واسطه اتحادش با نفس از یک قدرت وجودی برخوردار شده که آن قدرت وجودی در آن وجود خارجی و در وجود مادی نیست. آن قدرت

وجودی، حاکم است و آن صورت به‌تنهایی هم این‌طور نیست؛ اگر این هزار مرتبه هم صورت آن بچه را درنظر بیاورد هیچ‌وقت این بچه مریض نمی‌شود اما وقتی که آن صورت با نفس این اتحاد پیدا کرد آنجا این صورت می‌تواند اثر بگذارد تا بتواند مؤثر واقع بشود.

کیفیت شفای مریض به‌واسطه جنبه ادراک صورت و انضمام آن با نفس

یا اینکه از نقطه‌نظر صلاح هم همین‌طور است؛ وقتی آن وجود، وجود قوی می‌شود صورت قوی می‌شود آن اراده‌ای که می‌کند به‌واسطه آن صورت موجب شفای مریض می‌شود این شفای مریض به‌واسطه همان جنبه ادراک آن صورت است که با نفس منضم شده است و انضمام این صورت با نفس اثری را در خارج به‌وجود می‌آورد که عبارت از شفای مریض است.

کیفیت کارهای عجیب صادره از مرتاض‌ها

یا اینکه مرتاض‌هایی که صوری را درنظر می‌گیرند و به‌واسطه آن صور عملی را در خارج انجام می‌دهند این به‌واسطه همان تجردی است که برای این صورت به‌واسطه التصاق با نفس و به‌واسطه

وحدت با نفس پیش آمده است؛ من باب مثال قطار را نگه می‌دارند، از طیران طائر جلوگیری و ممانعت می‌کنند، از حرکت یک سنگ جلوگیری می‌کنند [مثلاً] سنگ دارد از کوه پایین می‌آید و او نگاه می‌کند و سنگ را در همان نیمه راه و در وسط طریق متوقف می‌کند. این صورت جزئی که الآن نسبت به او پیدا کرده این اقوائت موجب شده که در ماده بتواند اثر بگذارد چون این مجرد هست. این منظور نظر اینهاست، نه اینکه نفس یک کلی را ادراک بکند و به واسطه ادراک کلی آن صورت کلی از خارج اقوی باشد.

صرف ادراک یک کلی که عبارت از یک امر انتزاعی است موجب اقوائت نیست! صرف اینکه من یک طبیعت کلیه مبهمه و جمله‌ای را ادراک بکنم که این موجب اقوائت از وجود خارج نیست! قابل صدق بودنش به معنای قابل صدق مفهومی است نه قابل صدق سعی و خارجی! بنابراین باید در اینجا بین این دو مسئله امتیاز قائل شد. آن افرادی که قائل هستند بر اینکه این صورت ذهنی اضعف از صورت خارجی است به واسطه این است که آن جنبه

اعتباری دارد یعنی نفس آن صورت بدون ملاحظه التصاق با نفس، آن کسانی که می‌گویند: صورت ذهنی وجوداً از صورت خارجی اقواست، صورت است در حال التصاق با نفس و وحدت با نفس که جنبه کیف نفس را دارد.

صورت دارای دو جنبه علمی و معلومی

تلمیذ: مگر می‌شود که صورت را از نفس جدا بدانیم؟!!

استاد: ببینید همان‌طوری که قبلاً گفتیم، صورت

دو جنبه دارد: یک جنبه علمی دارد یک جنبه

معلومی؛ در جنبه علمی نفس آن صورت را بدون

ملاحظه با نفس در نظر می‌گیریم یعنی اگر بگویند که

آن صورتی را که در نفس هست را روی کاغذ بیاور،

من آن چیزی را که روی کاغذ می‌آورم همان صورت

ذهنی می‌شود لذا می‌گوییم که این همان است و آن

این است؛ این وحدتی که بین صورت خارجی و

صورت ذهنی برقرار می‌شود جنبه التصاق با نفسش

مدّ نظر قرار نگرفته که الآن کیف برای نفس است

بلکه نفس این صورت را در نظر می‌گیریم. اگر به

همه شما بگویند که الآن آنچه را که من در این مدت

یک ربع، بیست دقیقه گفتم را بیاید مطرح بکنید هر

کسی بیاید آنچه را که شنیده بنویسد، وقتی که به همه نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه تقریباً یک مفهومی را روی کاغذ آورده‌اند، اسم آن را صورتی که به نفس ملتصق نیست می‌گذاریم. اما آن صورتی که به نفس ملتصق است که روی کاغذ آورده نمی‌شود، آن به نفس مربوط است و خودتان نمی‌توانید آن را بیرون بیاورید چون یک مسئله شخصیه هست و مسئله شخصیه هر کسی برای خودش است و آنچه را که الآن شما از مطالب من می‌فهمید آن مربوط به شماست و ارتباطی به ایشان ندارد. آن‌هم که ایشان می‌فهمند مربوط به ایشان است. در عین اینکه اگر بخواهید تقریر کنید هر دو یک مطلب را تقریر می‌کنید.

حقیقت نفس

پس این دو جنبه دارد: یک جنبه، جنبه علمی مطلب است و یک جنبه، جنبه معلومی است. در جنبه علمی همان جهتی است که به نفس ملتصق نیست یعنی اعتباراً [است]، واقعاً که غیر از نفس چیزی نیست! گفتیم: نفس که کاسه نیست تا بردارید در آن آبگوشت یا دوغ بریزید. نفس عبارت از یک

حقیقت مجرده‌ای است که با ادراک یک صورت علمی شکل پیدا می‌کند و آن شکل پیدا کردن برای هر کسی مخصوص به خودش خواهد بود یعنی متشکل و متغیر و متحول می‌شود به آن صورتی که الآن با آن صورت التصاق پیدا کرده است. این یک جنبه‌ای است که جنبه علمی و جنبه اعتبار است.

تفاوت معلوم بالذات و معلوم بالعرض

تعریف علم حضوری

یک جنبه دیگر که جنبه التصاق است، اسم آن را ما معلوم بالذات می‌گذاریم و معلوم بالذات ماست که تمام این بلاها را ما به سرش درمی‌آوریم. وجودش اقوی از وجود خارجی است، با نفس متحد است، تشخص وجودی دارد که عبارت از همان نحوه وحدتی است که با نفس پیدا می‌کند، اسم آن تشخص وجودی گذاشته می‌شود. آن معلوم بالذات حاکی از معلوم بالعرض است که در خارج هست و معلوم بالعرض این شیئی است که در خارج هست. معلوم بالذات عبارت از آنچه که در ذهن هست می‌باشد پس نفس در عین اینکه عالم به خودش هست در عین حال عالم به آن صورتی است که الآن

ملتصق به اوست و همیشه خواهد بود که این علم حضوری است؛ یعنی خود این حضور صورت برای نفس عبارت از علم حضوری است.

تعریف علم حصولی

پس در هر علم حصولی که نفس از آن شیء خارج انتزاع کرده، در هر چیزی یک خصوصیتی را حذف کرده و بعد با حذف آن خصوصیات یک صورتی را در ذهن می‌آورد و آن انتزاعی را که نفس می‌کند، آن انتزاع عبارت از علم حصولی است؛ یعنی نفس بدون اشراف به خارج و بدون رؤیت خارج نمی‌تواند این صورت را در ذهن بیاورد! بدون اطلاع بر این معلوم بالعرض نمی‌تواند این صورت را بر ذهن بیاورد! هزار بار هم من الآن در اینجا فکر کنم تا قبل از اینکه شما از این در وارد بشوید بر فرض [اگر بتوانم] صورت شما را تصور کنم، دیگر نمی‌توانم لباس شما را تصور کنم که من باب‌مثال لباس آبی یا طوسی پوشیده‌اید! باید شما از این در داخل بیایید تا من بدانم جناب آقای کذا که اینجا آمده‌اند با لباس آبی‌رنگ و با عبای سیاه آمدند این علم حصولی می‌شود. یعنی علمی که به واسطه

اشراف نفس بر آن دیدن خارج، با حذف یک سری از خصوصیات [به وجود می آید]؛ این خصوصیات الآن خصوصیات ماده است و صورت قائم به ماده است با حذف جرمیت، با حذف جسمیت، و با حذف آن تعلقی که به شما دارد حذف‌ها و تجزیدهایی را می‌کند و یک صورت را فقط در ذهن می‌آورد.

همان‌طور که دوربین عکاسی هم همین کارها را انجام می‌دهد؛ آن‌هم همان خصوصیت را حذف می‌کند. بنابراین این صورتی را که یک دوربین برمی‌دارد آن‌هم همین کار را انجام می‌دهد؛ آن‌هم می‌آید جرمیت را حذف می‌کند، تعلق را حذف می‌کند، جنبه عروض و عرضیت را حذف می‌کند و فقط یک صورتی را در خودش قرار می‌دهد. همین کار را هم نفس می‌کند و اسمش را علم حصولی می‌گذاریم. همین‌که در نفس آمد و با نفس متحد شد نفس نسبت به او عالم می‌شود و حضور این صورت را در خود که تشکل پیدا کرده است احساس می‌کند، این علم حضوری می‌شود.

پس علم حضوری همیشه با علم حصولی توأم است و علم حضوری که از آن، این وحدت ناشی می‌شود که نفس همیشه این صورت را همراه با خود در عین اینکه از خارج گرفته ولی احساس نمی‌کند که این از خارج آمده است بلکه بین خودش و بین آن مسئله‌ای که در خارج هست و صورت خارجی، وحدت می‌بیند که همان عبارت از نظر به وجود خود است و با نظر به وجود خود این صورت را ادراک می‌کند. روی این جهت دیگر مسئله مشخص می‌شود.

تعریف وجود ذهنی بنا بر مبنای مرحوم آخوند

بنا بر مبنای مرحوم آخوند آنچه که به او وجود ذهنی گفته می‌شود عبارت از آن حقیقتی است که به عبارت ما معلوم بالذات است و چسبیده به نفس است و نفس به عنوان علت آن را صادر می‌کند و در خود نگه می‌دارد و اینکه در خود نگه می‌دارد یعنی با آن یکی می‌شود نه اینکه در خود نگه دارد؛ نفس صورت می‌شود و صورت نفس می‌شود نه اینکه این صورت در نفس بیاید مثل این کمد عکاس‌خانه که

هر عکسی را که می‌گیرند در آن کمد می‌گذارند و این مجموعی از عکوس می‌شود بلکه این نفس خود همان صورت و خود همان شکل می‌شود؛ یعنی ما چیزی جدای از صورت نمی‌بینیم. آیا شده شما وقتی که به یک چیزی توجه بکنید در ذهنتان این باشد که من غیر از این هستم و الآن این با من هیچ ارتباطی ندارد؟! نه، کأنّ تمام وجود خود را این صورت خارجی می‌بینید و صورت وجود خارجی را صورت خود می‌بینید و هیچ نوع انفکاک‌ی بین خود و بین صورت احساس نمی‌کنید در عین اینکه می‌دانید قبلاً این صورت برای شما نبوده است. این مسئله همان مسئله وجود علم حضوری است که در خیلی از موارد بعداً به نظر می‌آید و به چشم می‌خورد.

این دیگر تتمه مطلبی بود که در اینجا فقط من خواستم عرض بکنم که مبنای مرحوم آخوند در اینجا روشن بشود و نظر ایشان و اختلاف نظر ایشان با مرحوم قوشچی روشن بشود که مرحوم قوشچی قائل به تعدد حقیقی صور و وجودات در نفس هستند ولی مرحوم آخوند قائل به وحدت واقعی

صورت در ذهن و تعدد اعتبارات هستند، تا «نعم من

استنار قلبه بنور الله»^۱ خواندیم إن شاء الله از این

مسئله دیگر می‌گذاریم برای بعد که شروع بشود.

تلمیذ: ببخشید این صورتی که در نفس هست، مطلبی که شما بیان می‌فرمایید برای همه افراد به یک نحوه هست و مثلاً آن صورتی که روی کاغذ می‌نویسند ممکن است فرق بکند و هر کسی یک معنایی را در اینجا لحاظ کند ولو اینکه حالا از لحاظ مفهوم واحد و یکی باشد و از لحاظ معنا واحد باشد این صورتی که در کاغذ آوردیم، منشئش چیست؟! یعنی علتش چیست؟! همین صورتی که در نفس است؟ پس این هم باید مختلف باشد یعنی در واقع معلول که از علت تخلف نمی‌کند.

استاد: ببینید این که شما در آن کاغذ می‌آورید

نفستان را که روی آن کاغذ نمی‌گذارید بلکه آن نفس

برای خودتان است و صورتی که در نفس هست را

[روی آن] می‌آورید.

تلمیذ: صورت، بله عرض کردم صورتی که در نفس هست.

استاد: آن صورت دو جنبه داشت؛ یک جنبه

همان جنبه و آن حالتی که به نفس شما چسبیده است

[می‌باشد] و اسمش را ادراک آقای ... می‌گذاریم

ادراک شما یک مسئله‌ای مختص به شما است و

مختص به کسی دیگر نیست. لعل اینکه شما اصلاً

طور دیگر ادراک بکنید، لعل، حالا بر فرض می‌گوییم

که نه، همه یکی هستند اما خب بالأخره در فهم هم

اختلاف دارد. به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالی

علیه - که می‌فرمودند: ما یک حرف در یک مجلس

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۸۷.

می‌زنیم، ده نحوه می‌فهمند! هر کسی یک نحو
می‌فهمد و این برحسب شرایط و وسایل فرق
می‌کند؛ یکی گوشش ضعیف است مثلاً «مِنْ» را
«مَن» می‌فهمد.

من یک وقت در مجلس آقا بودم دیدم یکی کنار
من نشسته است و دارد می‌نویسد، خودم آنجا دیدم
دارد اشتباه می‌نویسد! یعنی چون مشغول نوشتن بود
دقیقاً حواسش به ایشان نبود! گفتم که آقا اینجا اشتباه
است این را بعداً نروى برای کسی بگویی! الآن
ایشان این را گفتند! خب بعداً هم می‌گویند که نه این
را آقا گفتند و بعد هم نقل می‌شود! خلافِ خلاف
[نقل می‌شود]. التفات کردید؟! خب یک کسی یک
طور دیگر می‌فهمد.

مرحوم آقا یک قضیه‌ای را در عصر جمعه نقل
کردند، بعد من یادم هست که همان‌جا بودم وقتی که
ایشان رفتند وضو بگیرند یکی گفت: دیدی آقا جنگ
را تأیید کردند؟! اصلاً کجای این صحبت ایشان این
بود؟! من که پسر ایشان بودم نفهمیدم کجای حرف
ایشان این بود! اما چون او در عالم تخیلات خودش

هست از نحوهٔ صحبت و بیان، کلماتی که گاهی دارای پس و پیش‌ها است و [می‌شود موجب] تغییر باشد بر همان نحوهٔ ذهنیت خودش حمل می‌کند و اگر توجه کرده باشید در صحبت‌ها به جای فهمیدن فقط دنبال این است که آنچه موافق با او است را بگیرد نه اینکه آنچه را که هست کنار بگذارد و بعد واقعش را بگیرد!

همهٔ ما مبتلا به این مسئله هستیم منتها کم‌وزیاد دارد و در این قضیه تفاوت می‌کند. این ادراک، ادراک هر کسی است و برای خودش است لذا می‌گوییم که آقا این را شما فهمیدید ما نفهمیدیم شما هم به او می‌گویید که نه آقا این را شما فهمیدید ما نفهمیدیم! چرا؟! چون ادراک برای خودش است. اما صحبت در این است که اگر حالا ما این ادراک را روی کاغذ آوردیم و نوشتیم و همه هم یک اندازه بود - فرض این است که همه یک اندازه است - درحالی‌که ادراک هر کسی مخصوص به خودش است، پس چرا در اینجا ما به اشتراک به وجود آمد؟! این به خاطر این است که آن چیزی که تحقق پیدا کرده دو مسئله است؛ یک مسئله خود آن جنبهٔ ادراک

شخصی است که آن قابل انتقال نیست و روی کاغذ هم نمی‌آید. من الآن ادراک خودم را چطور روی کاغذ بیاورم؟! روی کاغذ نمی‌آید، خودم را که نمی‌توانم روی کاغذ ببرم بلکه ذهنیت خودم را روی کاغذ می‌آورم اما آن را که فهمیدم و الآن به علم حضوری واجدش هستم و احساس می‌کنم که من فرق کردم شما که الآن در اینجا آمدید یک احساسی برایتان پیدا شده که از نیم ساعت قبل فرق کردید یا نه، آن فرقتان را می‌توانید روی کاغذ بیاورید؟! نمی‌توانید روی کاغذ بیاورید، آن برای خودتان است و هر کسی برای خودش است. شما آن نمازی که می‌خوانید و با حضور قلب انبساط پیدا می‌کنید آن حالت خودتان را می‌توانید روی کاغذ بیاورید؟! آن را نمی‌توانید بیاورید و آن حالت برای خودتان است ولی می‌توانید روی کاغذ بنویسید برای من چنین حالی در نماز پیدا شد. این را می‌توانید بنویسید. پس دو جنبه الآن در اینجا واقع شده است؛ یک جنبه، جنبه‌ای است که با نفس شما متحد است که او قابل انتقال نیست ...

تلمیذ: این علت برای این صورت ثانی می‌شود که روی کاغذ است.

استاد: حالا من یک چیز دیگر به شما بگویم ...

تلمیذ: علت می‌شود دیگر، منشأ می‌شود دیگر.

استاد: ما کاری با منشئش نداریم.

تلمیذ: وقتی منشأ می‌شود چرا باید اختلاف پیدا بشود؟! در واقع در اولش اختلاف بوده یعنی الآن ما هرکدام از ده پانزده نفری که اینجا هستیم بنا بر فرمایش شما هرکدام ما یک فهم و یک ادراکی داریم که این ملتصق با نفس خودمان است برای خودمان است و این قابل پیاده کردن نیست بعد در واقع این منشأ می‌شود که باز یک صورت ثانویه‌ای به‌وجود بیاید ما این را در روی کاغذ به‌وجود بیاوریم یعنی این را در واقع منتقل کنیم این منشئش صورت نفسی اولی می‌شود که در واقع ملتصق با نفس هر کسی برای خودش است؛ در اول ما اختلاف داشتیم ولی در صورت دوم ما اختلاف نداریم همه ما یکی هستیم در صورتی که این علت اگر باشد برای این دو چرا باید اختلاف باشد یعنی من الآن در اینجا باید اختلاف داشته باشم.

استاد: آن اختلاف به نفس برمی‌گردد، نه اینکه

اختلاف به صورت برگردد! ببینید الآن هرکدام از ما

که در اینجا نشسته‌ایم یک وجودی داریم یا نداریم؟

تلمیذ: بله.

استاد: همه هم باهم اختلاف داریم یا نداریم؟!

پس چرا می‌گوییم که همه انسان هستیم؟! چرا یک

امر مشترکی این وسط درآمد درحالی که هرکدام با

همدیگر اختلاف داریم؟! این به‌خاطر این است که

ما در امر و تشخص خارجی باهم اختلاف داریم اما

از اینکه در تحت یک مقوله‌ای به نام مقوله انسانیت

واقع شدیم که عبارت از حیوان ناطق است در آن

قضیه اختلاف نداریم! در اینکه یک طبیعت کلیه بر

همه ما حاکم هست اختلاف نداریم ولی آن طبیعت

کلی وقتی که به تشخص خارجی می‌آید اختلاف

پیدا می‌شود؛ این با آن فرق می‌کند و آن با آن فرق

می‌کند! هرکدام برای خودشان یک چیزی می‌شوند

و قابل انتقال به دیگری نیستند. هر کدام از ما نفسمان برای ماست و آن نفس به دیگری سرایت نمی‌کند و هر چه هم که شما به یکی بچسبید باز نفس شما به او سرایت نمی‌کند و نفس او هم به شما سرایت نمی‌کند، از این بالاتر؟! اما از شما سؤال می‌کنم: مدرکات، آن را که انسان ادراک می‌کند و از صورت خارجی گرفته شده است، آن را که شما از این صورت خارجی می‌گیرید مگر تفاوت دارد؟! این الآن آب است دیگر، هم شما به این آب نگاه می‌کنید و یک عکسی از این آب، پارچ، لیوان و سینی در نظر شما می‌آید و هم من به همین نگاه می‌کنم، این که فرق نکرده است. آیا وقتی که شما نگاه می‌کنید این طولش پنجاه سانت است و وقتی که من نگاه می‌کنم بیست سانت است؟! نه، نمی‌شود این طول این پارچ و مقدار وزن پارچ و آن دوتا لیوان و سینی‌ای که در کنارش هستند همه یک واحد خارجی می‌باشند و یک وحدت شخصیّه خارجی دارند.

من نمی‌دانم چرا من هرچه حرف می‌زنم رفقا

می‌خندند! اینها همه به خاطر وحدت است!!

شما به این نگاه می‌کنید، من هم به همین نگاه می‌کنم و آن را که مربوط به خود ماست آن صورتی است که مربوط به ماست و ما ادراک کردیم به‌طوری‌که اگر از ما بپرسند که آقا شما چیزی دیدید؟ می‌گوییم: ما یک سینی آب و یک پارچ آب و دو تالیوان در اینجا دیدیم. شما هم همین را دیدید. آن را که شما دیدید با آن را که من دیدم هر کدام برای خودمان است. می‌گویند: خب حالا آن را که دیدید روی کاغذ بیاورید، هر دو یکی را روی کاغذ می‌آوریم و دوباره مثل چه می‌شود؟ مثل این می‌شود.

معنای تشخیص وجودی صورت ذهنی

پس دو مسئله در اینجا هست؛ یکی صورت علمیه این شیء است و یکی آن صورتی است که به نفس چسبیده می‌باشد، منظور من این است. درحالی‌که در نفس یک چیز بیشتر نیست... ثانی یعنی نفس با دیدن این مسئله متحول شده همان، همان، همان [است] و دیگر چیزی غیر از آن نیست. همین تحول نفس به حالتی که قبلاً این را نداشت عبارت از تشخیص وجودی صورت ذهنی است.

حالا وقتی که آن صورت ذهنی بخواهد در خارج
بیاید و شما این صورت را بکشید چون آن صورت
ذهنی ما با [صورت ذهنی شما واحد است] یعنی آن
صورت ذهنی از نقطه نظر نفس صورت بودن بدون
توجه به نفس شما چون واحد است لذا در اینجا
اشتراک پیش می آید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد